

فرقه گرائی پر خاشگری می کند!

تقی روزبه

شنبه بیست سوم آذر ۱۳۸۷

مقدمه: اخیرا سایت سلام دموکرات و سرمقاله نویس آن درواکنشی به مطلب من تحت عنوان پیرامون مباحثات مربوط به کنترل کارگری* ۱، ستون ویژه خود را با عنوان "باز هم میانجیگری تقی روزبه به نفع رفرمیسم" ۲* اختصاص داده است. البته به شیوه مرسوم مبارزه نظری در میان فرقه ها، یعنی نه پلمیک و نقد برای روشن تر کردن ماهیت رویدادها، بلکه برای ناک اوت کردن حریف، مارک زدن های رایج و ادعاهای بدون استدلال. و البته مسأله اصلی این نوشته این نیست و داشتن چنین انتظاری هم از فرقه های موجود زیاد از حد خوش بینانه است. مسأله اصلی این نوشته چیز دیگری است: از آنجا که به گمان من نویسنده سرمقاله تنها به قاضی رفته بود، مطلب حاضر را در پاسخ به آن نگاشته و برای درج در سایت مزبور ارسال کردم. اما مسئول سایت از درج آن امتناع کرد و معلوم شد که گویا ایشان هم از زمره عاشقان آهنگهای تک صدائی اند و از زغمه های چند صدائی اصلا خوشش نمی آید! در جواب نهائی گفتند که هرگاه نوشته ای بنویسم که با کیفیت و سطح سرمقاله آنها برابری کند درج خواهد شد. همین و بس! (یعنی یک شرط بر آورده نشدنی، نه فقط باین دلیل که به ارسطو نیاز داشت و من نبودم، بلکه هم چنین باین دلیل که قاضی و دادستان یکی بود و ارسطو هم نمی توانست از این خان بگذرد!). بهر حال جواب مضحک و در نوع خود بکری بود. از خود شیفتگی موجود در این پاسخ هم بگذریم، اما این سؤال مطرح میشود، خوب اگر کسی نتوانست در قوقاره مورد نظر شما پاسخی بنویسد، چه باید بکند؟! لابد باید به این جرم از داشتن حق دفاع از خود در برابر اتهامات و ادعاهای شما محروم گردد. و یعنی شما هم بر این باورید که "به هر کس به اندازه قدرت و توانش! و از هر کس با اندازه ای که می توان!".

همانطور که ملاحظه می کنید، رفتار ما در خانه کوچک خودمان و در هر قلمروی که هستیم، انگار "بر سلطه و خود سلطان انگاری و باز تولید آن" استوار بوده و الگوی فشرده ای است از همان جامعه تبعیض آلودی که در آن قرار گرفته و داریم علیه اش مبارزه می کنیم: یک کپی از نسخه اصل. و جالب آنکه همواره نالان و مبهوتیم که چرا از دست این "کپی ها" علیه نسخ اصلی کاری ساخته نیست؟! غافل از اینکه با کپی نسخه موجود و با کاربرد منطق و مفاهیم و مهمات نظام حاکم، چگونه می توان به جنگ آن رفت؟! واقعا عجیب نیست؟! در یک ستون سایت مدعی دموکراسی کسی را - حالابه حق یا ناحق- مورد نقد و یا انواع اتهامات قرار دمی دهند، و از درج پاسخ فرد مورد نقد (= اهانت؟) قرار گرفته هم خودداری می کنند. آیا بهتر از این می توانیم پس مانده های روح اسبنداد شرقی در وجودمان را از طریق جان جهان نما به معرض نمایش بگذاریم؟

بهر حال این شما و این هم آن مقاله درج نشده و با امید به فاصله گرفتن هر چه بیشتر از رسوبات فرقه گرائی و ضرورت عاجل غبار رویی خانه!

چندکلمه در پاسخ به سرمقاله نویسنده سلام دموکرات و با امید به آنکه این پاسخ کوتاه رادر همان ستون درج کنید تا کسانی که ادعاهای شمارامی خوانند بتوانند پاسخ به آن را نیز همراه آن بخوانند و خود شخصا به قضاوت به نشینند

۱- من نویسنده مقاله رانمی شناسم و هیچ تمایلی هم به آن ندارم. چرا که مخاطب نوشته های من هیچ فرد و هیچ فرقه مشخصی نیست. من خطاب به فعالین کارگری و جنبش کارگری و چپ هاو آنها که درد تبدیل شدن پرولتاریا به یک طبقه فرارونده و رزمنده رادارند و خط راهنما و راهبردشان آزادی کارگران بدست خود و باهدف تحقق "خود حکومتی" آن است می نویسم. و دراین رهگذرچندان هم غیرمنتظره بنظر نمی رسد آنان که درسودای منافع فرقه خود هستند آن را به خود بگیرند و برآشوبند و پرخاش گری پیشه سازند. تیترباز هم میانجیگری... نشان میدهد که خشم نویسنده تازگی ندارد و درد او عمیق تر از واکنش به یک مقاله است.

۲- واقعیت آن است که اگر اصل بر تعمق و استدلال باشد دیگر به نشان دادن عضله و مارک زدن هائی نظیر رویونیسم، اپورتونیسم، رفرمیسم، شیاد و فریبکار... و مشابه آنها که بارفتارهای لومپن پرولتاریاگونه بیشتر سنخیت دارد تا شرکت در دیالوگ های رفیقانه و سازنده در یک بحث نظری و سیاسی، نیازی نخواهد بود. فی الواقع این شیوه دیری است که منسوخ شده و نخ نما گردیده است و توسل جویندگان به آن بیش از آنکه باصطلاح به حریف خود ضربه بزنند و بخیال خود ویرا ناک اوت کنند، عرض خود می برند. نحوه برخورد نویسنده ویا هر جریانی که نویسنده خود را سخن گوی آن میداند، از قضا فقط نشاندهنده یک مصداق عینی و نمونه روشنی است از وجود و عملکرد تیپیک و تمام عیار آنچه که من به عنوان فرقه گرائی و منافع فرقه ای از آنها یاد کرده ام. مهمترین ویژگی فرقه در این است که اساسا - خودخوانده و مکاشفه گرانه- منافع و امیال خود را معادل منافع عمومی طبقه کارگر میدانند واز سنگر سست همذات پنداری با پرولتاریا، به شلیک می پردازد. مهمات اصلی او مارک زدن به دیگران از منظر جهانی است که اودر گمان خویش آن را به انحصار خود در آورده و خود را مالک آن تصور می کند. باین ترتیب بجای بحث حول مضمون و ارائه دلیل و استدلال فقط قادر است با فرافکنی و زدن مارک و فحش دادن به دیگران موجودیت خویش را اثبات کند. در واقع اثبات وجود باین شیوه جز و خصوصیات لاینفک این فرقه گرائی است. و باین ترتیب در این فرافکنی نه فقط خود را به عنوان انسان اندیشنده و نقاد از حیز انتقاع می اندازد، و این جای تأسف دارد، بلکه برای مخاطبین خود نیز این حقوق بدیهی را قائل نمی شود که با شنیدن استدلال ها و دلایل طرفهای موضوع مورد مناقشه مستقلا قادر به حق گزینش و قضاوت باشد. او فقط عمل واکره یک تعصب بارث برده و منافع بسیار کوچک و حقیر است و رگ های تعصبش می تواند فقط در این رابطه متورم شود.

۳- ولی نگاهی به درون مایه سرمقاله و تکه پرانی های آن به مواضع اینجانب نظیر سندیکا و محدود کردن مبارزه کارگران به رفرم و نه انقلاب، و یاباور به توضیح جهان و نه تغییر انقلابی آن و نظائر این ادعاها که کاملا وارونه و بدون اشراف و با تحریف صورت می گیرد، نشاندهنده درجه پیشداوری و قدرت انکسار منشوری است که نویسنده مقابل چشمان خود قرار داده است.

۴- قصد من در اینجا بهیچ وجه نقد مضمون مواضع این نوشته و درجه پای بندی مدافعان آن به موازین و پایه های کمونیسم نیست. چرا که میدانم تاچه حد رسوبات فرقه گرائی در میان ما چپها عمیق است و بدون نقدونفی فرقه گرائی

در نظر و عمل قادر به درک نظری و انجام پراتیک کمونیستی نخواهیم شد. بعنوان مثال سر مقاله جابجاء تصرف قدرت سیاسی را، نشاندهنده درجه انقلابیگری مورد نظر خویش و مرز بین رفرمیسم و انقلاب عنوان کرده و آن را به معنای سوسیالیسم و استقرار دیکتاتوری پرولتاری می داند! غافل از آنکه با این نگرش خود در بهترین حالت در دوره ماقبل از انقلاب کمون پاریس به سر برمی برد که مارکس بعدها و پس از نگارش مانیفست با مشاهده آن تجربه بزرگ از فرمول تصرف قدرت سیاسی درج شده در مانیفست برگزشت و به ضرورت نه تصرف قدرت سیاسی و لاجرم دست بدست شدن ماشین دولتی و اصلاح آن بلکه به ضرورت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوائی نائل گردید و دریکی از مقدمه های چاپ مانیفست هم این دستاورد مهم را که باید در کنار سایر دست آوردهای مانیفست در نظر گرفت، مورد اشاره قرار داد. تصرف قدرت دولتی البته با درهم شکستن آن تفاوت ماهوی دارد که خود می تواند مضمون اصلی دیالوگ هائی باشد که تنها با دور شدن از فرقه گرائی به آن نزدیک شد. و خدا را چه دیدی! شاید هم آنگاه برخلاف تصور نویسنده معلوم شود مرز انقلاب و رفرمیسم را نه تصرف دولت و قدرت سیاسی بلکه مساله درهم شکستن و یا عدم درهم شکستن آن تشکیل می دهد!

۵- همانطور که اشاره کردم بحث من در این نوشته ها و در شرایطی که فعالین و جریانات چپ پراکنده هستند و جنبش کارگری نیز ضعیف و پراکنده است و هر جریانی به یافته های خود به مثابه وحی منزل می نگرد، اثبات حقانیت این یا آن جریان نیست و نمی تواند پیش شرط گام برداشتن به جلو باشد. چرا که اثبات حقانیت و درستی این نظریه یا آن نظریه و این یا آن جریان در این نقطه ممکن نیست. بلکه دعوت همه این نیروها به همکاری و اقدام مشترک بر بستن مطالبات و خواسته های مشخص و فراگیر کارگران و زحمتکشان از یکسو و گشودن باب دیالوگ حول اختلافات در پیوند با پراتیک طبقاتی از سوی دیگر است. من این سلوک را موجب نوب شدن تدریجی یخ فرقه گرائی از یکسو و در جهت وفاداری به جنبش پرولتاری و وظیفه همیشگی کمونیست ها مبنی بر تقویت صفوف پراکنده طبقه و در دفاع از منافع عمومی آن از سوی دیگر می دانم. و این درست آن چیزی است که نویسنده و حامیانش را خوش نیامده و آن را میانجیگری بین رفرمیسم و انقلاب می نامد!

البته همانطور که در نوشته من هم آمده، در سپهر فرقه و توهم خود شاقول انگاری، مرکز عالم درست از جایی که او ایستاده است عبور می کند و برخورد سر مقاله نویس هم مصداقی روشن از همین رویکرد است.

تقی روزبه

Taghi_roozbeh@blogspot.com

۷۸-۰۹-۱۸-۰۸-۱۲-۲۰۰۸

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com>

http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2008/12/taghiroozbehblogspot_04.html

<http://www.salam-democrat.com/spip.php?article19335>